

داستان «ابلیس ینتصر» توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت»

محمد رحیمی خویگانی^۱

فاطمه گلی^۲

منصوره زرکوب^۳

چکیده

خوانش ساختارگرایانه از متون ادبی یکی از راه‌های تحلیل متن از قرن بیستم تا به امروز است، بنیانگذار اصلی این مکتب را باید «بارت» دانست، او مدلی مبتنی بر پنج رمزگان را برای تحلیل متن ارائه داده است که به کمک آن‌ها می‌توان به تحلیل ساختارگرایانه از بسیاری از متون ادبی دست یافت. پژوهش حاضر که با روش توصیفی-تحلیلی نگاشته شده است، با انتخاب داستان کوتاه «ابلیس ینتصر» توفیق حکیم سعی کرده است تا خوانشی ساختارگرایانه از آن ارائه دهد؛ مهمترین یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که مدل رمزگان «بارت» به خوبی می‌تواند بدون نیاز به عوامل پیرامنی چون ایدئولوژی مؤلف، تأثیرات جامعه، و تنها با تکیه بر خود متن، معانی آن را روشن و مشخص گرداند، لذا سعی شده است تا رمزگان یا کدهای معنایی داستان مذکور، استخراج و مورد بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: داستان کوتاه، توفیق حکیم، رولان بارت، نقد ساختارگرا، رمزگان.

۱- دانشجوی دکتری زبان عربی، دانشگاه اصفهان. rahimim65@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری زبان عربی، دانشگاه اصفهان. golimalekabadi@gmail.com

۳- دانشیار گروه عربی، دانشگاه اصفهان. zarkoobm@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۹/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۶/۱۸

مقدمه:

یکی از زیباترین مدل‌هایی که برای نقد و تحلیل داستان از سوی اندیشمندان و زبان‌شناسان غربی ارائه شده است، مدلی است که ساختارگرای بزرگ «رولان بارت» ارائه داده است، او در این مدل رمزگان‌های پنجگانه‌ای را معرفی کرده است که رهیافت به آن‌ها در هر متن ادبی، نوعی تحلیل ساختارگرایانه از متن به دست می‌دهد تحلیلی که برآمده از متن است و درگیر پیش داوری‌ها و مسائل پیرامونی نمی‌شود. از این روی با انتخاب این مدل بر آن شدیم تا داستان «ابلیس ینتصر» از نویسنده بزرگ توفیق حکیم را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم، داستانی که در عین سادگی و کوتاهی، معنایی والا و واقعی را به مخاطب القا می‌کند، ما در این پژوهش به دنبال آنیم تا یک تحلیل ساختارگرایانه از عناصر داستان مذکور ارائه کنیم؛ برای این کار ابتدا نقد ساختارگرا را به تعریف می‌نشینیم و مهمترین ویژگی‌های آن را بیان می‌داریم، سپس با ذکر مختصر عناصر داستان ابلیس ینتصر، زمینه را برای معرفی و کاربست مدل رمزگان «بارت» بر این داستان کوتاه آماده می‌کنیم.

پیشینه پژوهش:

شاید مهمترین پژوهشی که بتوان از آن به عنوان پیشینه یاد کرد مقاله‌ای است با عنوان «مستویات التحليل البنوي في مسرحية صلاة الملائكة أنموذجا» نگاشته شده توسط «فاطمه سلیمی و حسن دادخواه» و چاپ شده در مجله «اللغة العربية و آدابها» شماره ۱۱ پاییز و زمستان ۱۴۳۲ (متعلق به «پردیس قم» دانشگاه تهران)؛ در این مقاله نگارندگان سعی کرده‌اند تا سطوح مختلف تحلیل ساختارگرایانه قابل کاربست بر نمایشنامه مانند سطح صرفی، نحوی، دلالی و صوتی را بر نمایشنامه «صلاة الملائكة» توفیق حکیم به کار بندند؛ مبنای کار ایشان مدل مشخص شده‌ای نیست و به طور کلی از «روش ساختارگرا» بهره برده‌اند؛ واضح است که وجه تمایز پژوهش حاضر اولاً در انتخاب مدل پیشنهادی «بارت» و ثانیاً در انتخاب نوع ادبی دیگر یعنی «داستان کوتاه» است.

داستان «ابلیس بتصر» توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت» ۱۲۵

البته می‌توان به تحقیقاتی که در حیطه نقد ساختارگرایی و همچنین به تحقیقاتی که در آثار توفیق حکیم انجام شده است نیز اشاره کرد که قدیمترینشان شاید مقاله «توفیق الحکیم نویسنده نامدار مصری و آثار او» نوشته غلامعلی کریمی در مجله «زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان به سال ۱۳۵۱ ش ۸ باشد که نگارنده‌اش به طور مختصر به معرفی توفیق حکیم و برترین آثارش می‌پردازد.

اما در حیطه نقد ساختارگرایانه داستان باید به مقاله سوسن پورشهرام، با نام «خوانشی ساختارگرایانه از داستان «کلاغها»ی نادر ابراهیمی»، چاپ شده در مجله مطالعات ادبیات کودک، سال اول شماره دوم پاییز و زمستان ۱۳۸۹ اشاره کنم که در نگارنده در این مقاله داستان مذکور را از منظر ساختارگرایان مورد بررسی قرار داده است.

کوتاه درباره توفیق حکیم:

توفیق حکیم در خانواده ثروتمندی از اهالی اسکندریه به دنیا آمد (احتمالاً در ۱۳۱۶/۱۸۹۸، هر چند در منابع دیگر سال تولد او ۱۳۲۰/۱۹۰۲ نیز ثبت شده است)، مانند بسیاری از هم دوره‌هایش که اهل ادب بودند، در دانشکده حقوق ثبت نام کرد و هم زمان به کار نمایش مشغول شد. هنوز دانش آموز بود که مجموعه نمایشنامه‌ای برای گروه نمایشی «برادران غکاشه» نوشت، پدرش او را برای گرفتن دکتری حقوق به پاریس فرستاد. از آن پس زندگی او به کلی دگرگون شد. وی به جای این‌که وقتش را صرف تحصیلات مرسوم کند، به جستجو و مطالعه در فرهنگ و نمایش اروپا بخصوص نمایش فرانسه پرداخت؛ در ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۸، پدرش او را به مصر فراخواند و بعد از بازگشت در مقام دادیار عمومی در ناحیه دلتای مصر مشغول به کار شد (ضیف، بی تا: ۲۹۰).

وی به ترتیب در وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و امور اجتماعی کار کرد، در ۱۳۱۳ ش / ۱۹۳۴ مدیر تحقیقات وزارت آموزش و پرورش (همان) [و در ۱۳۳۰ ش / ۱۹۵۱]، که طه حسین وزیر فرهنگ بود، رئیس کتابخانه ملی (دارالکتب) شد. در ۱۳۳۳ ش / ۱۹۵۴، به عضویت فرهنگستان زبان عربی مصر برگزیده شد. این مقام و دریافت

جایزه دولتی ادبیات در ۱۳۴۰ ش/۱۹۶۱، جایگاه او را به عنوان برجسته‌ترین شخصیت ادبیات مصر تضمین کرد.

توفیق در ۱۳۳۸ ش/ ۱۹۵۹ به نمایندگی از مصر به عضویت دائم سازمان یونسکو درآمد و همزمان به داستان‌نویسی خود تا پایان عمر ادامه داد (همان: ۲۹۴) او سرانجام در ۱۳۶۶ ش/ ۱۹۸۷ در قاهره چشم از جهان فرو بست (همان: ۲۹۴).

سبک توفیق بسیار بدیع است؛ کاربرد زبان نمادین و کنایه‌ای، چیرگی و روح شعری (عناصر تخیل و احساس) و بیان مسائل فلسفی، روانشناختی، هستی‌شناسی و گاه موضوعات و مسائل روز جامعه از جمله ویژگی‌های ممتاز این سبک نمایشی است (فائق مصطفی، ۱۹۷۱: ۳۷۰)؛ توفیق با اتخاذ بهترین سبک توانست در قصه‌های کوتاه به نحو چشمگیری موفق شود چه این‌که بارزترین نکته قصه کوتاه موفق تأثیر نمایشی و روح نمادین شعری است (محمود، ۱۹۸۴: ۶۰)، او توانست بین دو نقیض یعنی «واقع‌گرایی و بی‌طرفی» با «فردگرایی و نگرش حوادث از دید خود شخص» جمع کند (عیاد، ۱۹۷۹: ۱۰)، لذا در این وادی بهترین قصه پرداز بشمار می‌رود.

قصه «ابلیس ینتصر» قصه‌ای کوتاه و پر مفهوم و بسیار ساده اما با مضامین نمادین سیاسی و اجتماعی است که در کتاب «لیل‌ه الزفاف» توفیق حکیم انتخاب آورده شده است. این کتاب مجموعه‌ای است از چند داستان کوتاه که کوتاه‌ترین داستان همین قصه «ابلیس ینتصر» است؛ از آنجا که نویسنده از گنجینه عظیم فرهنگی و ادبی و علمی برخوردار است، طبیعتاً قصه‌اش نیز حاوی دریای عظیم عبرت‌ها و آینه‌ای از این ذخیره فرهنگی بالای اوست.

نقد ساختارگرایانه:

«ساختار» (Structure) در معنای کلی آن چیزی است که باعث ایجاد یک شیء، سازه و یا شکلی خاص می‌شود، آنچه در ساختار مهم است طریقه جمع شدن جزئیات و شیوه به هم چسبیدن مواد و نوع به وجود آمدن آن شیء مورد نظر است. بنیانگذار این مکتب نقدی را باید «رولان بارت» (Roland Barthes) فرانسوی دانست که مثل

داستان «ابلیس» بتصریح توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت» ۱۲۷

همه زبان‌شناسان ما بعد سوسوری تأثیرپذیری از افکار فردیناند دی سوسور (Ferdinand de Saussure) در آثارشان واضح و آشکار است.

مهمترین تأثیر سوسور بر ساختارگرایان را باید در نظریه زبانی او پیدا کرد، نظریه‌ای که سوسور در کتاب «مدخل إلى الألسنية العامة» و از صفحه ۹۲ به بعد مطرح کرده است، او در آنجا مفاهیمی چون «جدایی زبان از گفتار»، «محور عمودی و افقی زبان» و... را ذکر و بر مفهوم «ساختار یا نظام» یا به دیگر سخن «زبان به عنوان ساختار» تأکید فراوان کرد (برکات و دیگران، ۲۰۰۴: ۲۷۷)، به نظر او یک متن ادبی، محصول و نتیجه ساختار و نظام زبانی است که به آن نوشته یا گفته شده است، لذا به نظر ساختارگرایان وظیفه ناقد ادبی دستیابی به آن نظام و ساختار است (بشبندر، ۱۹۹۶: ۵۵).

در سال ۱۹۶۸ بارت با انتشار مقاله «مرگ مؤلف» پرداختن به چیزی جز خود متن را امری عبث اعلام کرد؛ از نظر او نقد ادبی نباید با مؤلف، اجتماع و هر چیزی خارج از متن کار داشته باشد، او معتقد است که هر چه هست در متن است و این آن چیزی است که باید مورد نقد واقع شود (بارت، ۱۹۹۴: ۱۵-۱۸). «مرگ مؤلف» نقطه عطفی در تاریخ نقد ادبی است که توانست نگاه‌های منتقدان را که سال‌هاست به مؤلف و جامعه و اخلاقیات او دوخته شده بود، به سوی «خود متن» بازگرداند. مهم‌ترین مؤلفه‌های ساختارگرایی از این قرار است:

۱- از آنجا که زبان‌شناسی به زبان به عنوان یک نظام نگاه می‌کند ساختارگرایی هم به آثار انفرادی (متون ادبی) به عنوان یک نظام می‌نگرد و در پی کشف روابط میان جزئیات آن است.

۲- ناقد ساختارگرا بسان ناقدین اجتماعی و روان‌شناس، متن را از بیرون نمی‌بیند و سعی بر آن دارد تا از درون متن به معانی آن دست یازد.

۳- وظیفه ناقد ساختارگرا در این است که فارغ از نویسنده متن ادبی، اجتماع و یا حتی معانی مورد نظر نویسنده، به دنبال ساختاری بگردد که روند کلی متن ادبی (داستان یا شعر) را تحلیل می‌کند (بارت، ۱۹۸۸: ۱۰۰-۱۰۲ و برکات و دیگران، ۲۰۰۴: ۲۷۸ و ۲۷۹).

«رولان بارت منتقد فرانسوی که نظریه پرداز اصلی این مکتب است عقیده دارد که ساختارگرایی واقعیت را می‌گیرد، آن را تجزیه می‌کند سپس دوباره اجزا را با هم ترکیب می‌کند، بدین گونه در نقد ساختاری سه مرحله مهم وجود دارد، بدین ترتیب که منتقد ساختارگرا نخست ساختار ادبی را به اجزای تشکیل دهنده آن تجزیه می‌کند، سپس به بررسی ارتباط این اجزاء با هم می‌پردازد و بالاخره در مرحله سوم به این مسأله توجه می‌کند که دلالت کلیت اثر بر چیست» (میرصادقی و ذوالقدر، ۱۳۷۷: ۱۶۴).

مدل اصلی که بارت ارائه می‌کند شامل پنج رمزگان می‌شود که پرداختن به هر یک در خلال تجزیه متن و کنار هم گذاشتن آن‌ها نوعی تحلیل ساختارگرایانه به دست می‌دهد، این رمزگان‌ها را بعد از تبیین عناصر داستان، ذکر خواهیم کرد.

ماجرای داستان «ابلیس ینتصر» چیست؟

داستان، حکایت زاهدی است که از سر صدق و اخلاص و فقط جهت جلب رضای خداوند، تصمیم گرفته است که مردم را به پرسش خدای واحد هدایت کند؛ و با بیزاری از شرک و بت پرستی به قطع درخت گمراهی همت گمارد؛ درختی که باعث انحراف مردم روستا شده است و ایشان به جای خدای یکتا آن درخت را می‌پرستیدند.

در این راه مقدس سه بار پیایی شیطان مانع زاهد شده و با وی ستیز می‌کند و مرتباً از زاهد شکست خورده و به زور بازوی زاهد اعتراف می‌کند و سعی در کشف راز قوت و قدرت زاهد نموده، و متوجه می‌شود که ایمان واقعی و بینش و اعتقاد راسخ و صدق و اخلاص زاهد که او را جلوه‌ای از حق و حقیقت نموده است تنها راز این قدرت عجیب است.

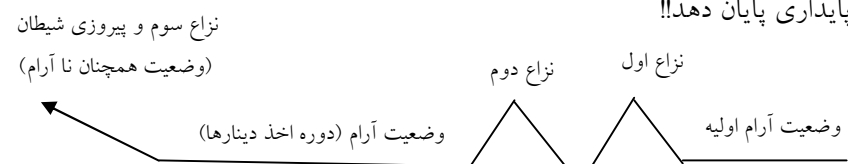
سپس با مکر و نیرنگ درصدد آلوده کردن این ایمان پاک با اهداف دانی برآمده و زاهد را وعده دینارهای هر روزه می‌دهد، زاهد که به این رزق راحت عادت کرده بود در صبح یک روز متوجه می‌شود که مستمری شیطانی‌اش قطع شده است، لذا تبر را به دست می‌گیرد و قصد قطع درخت می‌کند، اما این بار قضیه متفاوت است و او نه برای خدا که برای دینار راهی شده است!! وقتی شیطان مطمئن می‌شود که نیروی اعتقاد و

داستان «ابلیس بتصر» توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت» ۱۲۹

اخلاص زاهد زائل شده و لقمه‌های حرام قدرت او را کاسته است، باز هم ممانعت کرده و کار به ستیز و درگیری می‌انجامد که درکمال ناباوری این بار زاهد شکست می‌خورد!!؛ این داستان از ۳۰ سطر تجاوز نمی‌کند ولی این متن کوتاه به خوبی غرض و مقصود قصه پرداز را نشان می‌دهد و در عین سادگی و بساطت و با روشی زیبا و در کمال وضوح سیری بسیار طبیعی از یک مجموعه حوادث خیالی را چون سائر قصه‌های کوتاه بیان می‌کند (برنت، ۱۹۶۶: ۸۶).

همان گونه که از ماجرا برمی‌آید، پی‌رنگ در این داستان و ارتباط بین اجزا و زیر بنای اتفاقات قصه، دارای انسجام بسیار بالایی است، اما به نظر با آنچه منتقدان از داستان سراغ دارند متفاوت باشد، به طور معمول داستان باید دارای سه مرحله باشد (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۰۵-۱۰۷):

مرحله پایدار اولیه ← مرحله ناپایدار میانه ← مرحله پایدار نهایی
در پی رنگ یا طرح این داستان، وضعیت پایدار اولیه با به خروش آمدن زاهد و عزم بر قطع درخت پایان می‌پذیرد و داستان وارد مرحله ناپایدار نزاع میان او و ابلیس می‌شود، اما برخلاف انتظار مخاطب، این ناپایداری به اتمام نمی‌رسد و ابلیس پیروز نهایی نزاع آخر می‌شود؛ و گویا آدمی همچنان منتظر است تا زاهد روزی به این ناپایداری پایان دهد!!



اساساً داستان کوتاه مجال وسیعی برای حوادث مختلف نیست، لذا در این داستان هم توفیق حکیم تنها یک محور حادثه را مد نظر قرار داده است و آن را به پیش می‌برد، حادثه بسیار ساده است، داستان نزاع یک انسان زاهد با ابلیس، حادثه‌ای تکراری، ازلی و ابدی، حادثه‌ای که از بدو خلقت آدم و با اغوا شدن او از سوی ابلیس شروع شد و همچنان ادامه دارد.

قهرمان این داستان فرد زاهدی است که تصمیم به قطع درخت دارد؛ در این بین «ابلیس» مانع او می‌شود، شخصیت دیگری که آن هم نقش بسیار حساسی را در قصه ایفا می‌کند و نزاع آن دو در حقیقت همان موضوع اصلی قصه است.

از دیگر شخصیت‌های این داستان، مردم روستا هستند که برای پاسخ فطری به نیاز پرستش معبود، از سر جهل و نادانی به پرستش درخت پرداخته‌اند، و مستحق این هستند که توسط افرادی که راه حقیقت را پیدا کرده‌اند هدایت شوند؛ نقش این شخصیت‌ها بسیار بسیار کمرنگ بوده و تنها نقش آنان در این قصه، پرستش درخت به جای خداوند است. در این میان این نقش (مردم) با نقش پر رنگ درخت به عنوان مظهر انحراف در پرستش، در هم تنیده شده است؛ در نهایت باید اشاره کرد که این داستان از زاویه دید سوم شخص غایب که آنرا «عقل کل یا دانای کل» می‌نامند (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۳۰۳). روایت شده است و گفت و گو در آن نقش کلیدی را ایفا می‌کند. زمان در داستان بسیار سریع می‌گذرد و داستان در مکان مشخصی روایت نشده است.

تحلیل داستان بر اساس مدل بارت:

از نظر بارت هیچ معنای مستقل و اصیلی که مورد نظر مؤلف باشد وجود ندارد و این خواننده است که آنچه دوست دارد به طور فعالانه و نه منفعل از متن برداشت می‌کند (نویسنده یا شاعر چیزی را به او دیکته نمی‌کنند) لذا باید برای این برداشت، مدلی به دست داد تا قسمت‌های مختلف متن را به هم پیوند دهد و باعث تحلیل درستی از آن شود (بارت، ۱۹۷۰: ۱۸).

پیش از این گفته شد که «بارت» مدلی مبتنی بر پنج رمزگان (کُد) را برای تحلیل متن روائی ارائه داده است که از نظر او این رمزگان‌ها هستند که فارق از عوامل برون متنی تحلیلی درست از متن ارائه می‌کنند، در نظر بارت این پنج رمزگان (که در عربی از آن به «نظام الترمیز» یاد می‌شود) مهمترین ساختار تولید معنا در متن هستند؛ (برکات، ۲۰۰۲: ۷۱) رمزگان مجموعه قواعدی هستند که بر اساس آن عناصری (واژگان، تعابیر)

داستان «ابلیس بتصر» توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت» ۱۳۱

انتخاب می‌شوند که با دیگر عناصر ترکیب شده، عناصری جدید (معانی) می‌سازند (میرعمادی ۱۳۸۴: ۷۳). در حقیقت رمزگان کدهای زبانی هستند که به خواننده در راه دریافت معنا کمک می‌کنند، در اینجا سعی می‌شود به نوعی کاربست این مدل بر داستان مورد نظر دست یابیم:

۱- رمزگان کنش‌های روایی (*Action narrative*): این رمزگان به بررسی واحدهای ساختاری در داستان می‌پردازد که عامل ایجاد کنش در آن هستند (بارت، ۱۹۷۰: ۱۷)، واضح است که کنش‌ها را شخصیت‌های داستان می‌سازند، در این داستان دو شخصیت اصلی وجود دارد که نزاع مکرر آن‌ها موضوع اصلی داستان است، همان‌طور که رفتار دو شخصیت دیگر یعنی مردم روستا و درخت مورد پرستش نقشی فرعی در این داستان ایفا می‌کنند، در مقطع اول این داستان کنش از سوی زاهد آغاز می‌شود و اوست که با در دست گرفتن تبر قصد براندازی درخت را می‌کند، لذا زاهد کنشگر است و ابلیس مانع و درخت گیرنده کنش، در مقطع دوم داستان، این ابلیس است که ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و کنش را آغاز می‌کند، او با دادن هر روزه مقداری دینار به زاهد، و قطع کردن یکباره آن‌ها او را به واکنش واکنش می‌دارد، در مقطع اول این کنش و واکنش‌ها به سود زاهد بود، اما در مقطع دوم و پایانی داستان، پیروزی از آن ابلیس است، این پیروزی باطل بر حق هر چند پایانی ناخوش و ناخجسته است اما واقعیت‌پذیری نویسنده را نشان می‌دهد.

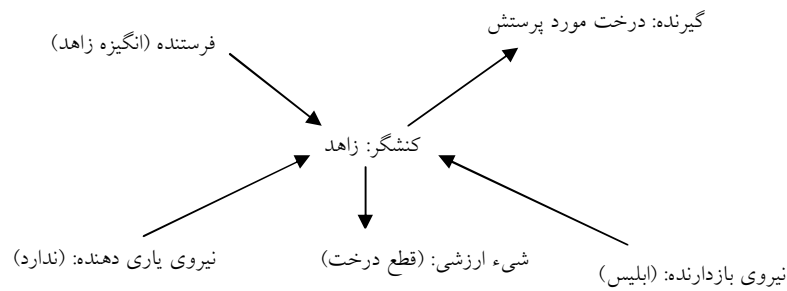
گرماس (J. Greimas Algirdas) دیگر ساختارگرای مشهور مدلی زیبا برای این کنش ارائه داده است که به مدل «کنشگر» مشهور است، مدل پیشنهادی او برای تحلیل این قسمت از داستان بسیار کاربردی و مفید می‌نماید؛ الگوی او به خوبی نقش شخصیت‌ها در کنش داستان را مشخص می‌کند، او برای این الگو چند کنشگر بر می‌شمرد که الزاما هر داستانی همه آن‌ها را ندارد (پورشهرام، ۱۳۸۹: ۷).

الف- فرستنده یا تحریک کننده: او کنشگر را در پی خواسته یا هدفی، حرکت می‌کند.

ب- گیرنده: کسی یا چیزی است که از کنش کنشگر سود یا ضرر می‌برد.

ج- شیء ارزشی: آن چه که هدف کنشگر است.

- د- کنشگر مانع (بازدارنده): کسی که جلوی رسیدن کنشگر به شیء ارزشی را می‌گیرد (محمدی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳ و ۱۱۴).
- ه- کنشگر یاری دهنده: او کنشگر را یاری می‌دهد تا به شیء ارزشی برسد؛ براین اساس می‌توان الگوی گرماس را چنین ترسیم کرد:



اما آنچه که می‌توان به عنوان رمزگان کنشی در این داستان از آن یاد کرد موارد زیر است:

- «فحمل فأسا و ذهب إلى الشجرة ليقطعها» (الحکیم، بی‌تا: ۱۰۷) «ذهب» و «يقطع» رمزگان کنشی هستند که در آغازین جملات این داستان آمده‌اند و مسیر کنشگر اصلی یعنی «ناسک» را نشان می‌دهند.

- «حتى ظهر له إبليس حائلاً» بینه وبين الشجرة و هو يصيح: مكانك أيها الرجل»، واژگان «حائلاً» و «يصيح» هم رمزگان کنشی شیطان هستند که در مقابل کنش ناسک به وجود می‌آیند، در ادامه به واژگان دیگری که در زمره رمزگان کنشی قرار می‌گیرند اشاره می‌کنیم:

- «دعهم في ضلالهم» یا «هن واجبك أن تترك الناس أحرارا»، درخواست شیطان برای تغییر کنش ناسک از قطع درخت به «رها کردن مردم» که البته با شکست روبرو شد.

۱- در خصوص ارجاع به متن داستان توفیق الحکیم، تنها به همین مورد بسنده شده است و از تکرار ارجاعات مشابه احتراز شده است.

داستان «ابلیسُ بتصر» توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت» ۱۳۳

- «صارعاً طويلاً» این کنشی تکراری و مداوم در طول داستان است که چندین بار ذکر می‌شود ولی در نهایت به سود شیطان پایان می‌پذیرد.

- «و وضع إبليس يده في يد الناسك و تعاهدا. انصرف الناسك إلي صومعته و صار يستيقظ كل صباح و يمد يده تحت و يستعقرُ ج بدینارین» این رمزگان به خوبی موفقیت ابلیس در تغییر مسیر کنش ناسک را نشان می‌دهند، بدین ترتیب ناسک از مسیر کنشگر اصلی خارج شده و شیطان جای او را در کنشگری می‌گیرد تا آنجا که می‌تواند دینارها را قطع کند و در صراع نهایی بر او فائق آید.

- «لقد قطعت إبليس عنه فيض الذهب فغضب الناسك و نحض فأخذ فأسه و ذهب إلي قطع الشجرة فاعترضه إبليس في الطريق» دوباره ناسک می‌خواهد نقش کنش گری خود را ایفا کند ولی این بار غضب او برای قطع شدن دینار است لذا بعد از این که شیطان سر راه او را می‌گیرد و با هم به صراع می‌پردازند، شکست می‌خورد؛ رمزگان کنشی «اعتراض» درست مانند «حائلاً» ابتدای داستان است با این تفاوت که در اینجا شیطان با تغییر ایدئولوژی ناسک او را ضعیف و شکست پذیر کرده است.

۲- **رمزگان معناشناسانه (Semantic) یا دالّی (Semes):** این رمزگان در برگیرنده معناهای ضمنی با دلالت‌های ویژه‌ای است که از عناصر مختلف متن روایی مانند واژگان، تعابیر و جملات برداشت می‌شود، البته در این رمزگان بیشتر بر دلالت‌های روانی، احساسی و خصلت نما تأکید می‌شود (بارت، ۱۹۷۰: ۱۸).

در این رمزگان می‌توان به شخصیت مکار و فریبکار و البته باهوش و صبور ابلیس (از این حیث که مدتی را در دادن دینارها به امید روز پیروزی صبر کرد) از یک طرف و به شخصیت بی‌ثبات، متزلزل و ناپایدار زاهد، از طرف دیگر پی برد؛ در این رمزگان ما باید به شخصیت جمعی مردم روستا هم که در پی خواست فطری خود، به پرستش یک درخت روی آورده‌اند، اشاره کنیم.

مهمترین رمزگان معناشناسانه یا دالّی که در متن، بار خصلت نما و روانی دارند، از این قرار است:

- «فحمل فأساً و ذهب إلي الشجرة ليقطعها» پیداست که «فأس» نشان می‌دهد که عزم ناسک برای از میان برداشتن درخت گمراهی جدی است و واضح است که این واژه نماد نیست و تنها یک دال است.

- «فأمسك إبليس بخناق الناسك و قبض الناسك علي قرنه» خناق و قرن هر دو معنای تلویحی دارند و آن چیزی نیست جز نشان دادن نقطه ضعف هر دو طرف، البته ناسک در مراحل اول با گرفتن «قرن» ابلیس موفق بود اما در مرحله آخر ابلیس دانست که «خناق» ناسک به کارش نمی‌آید لذا چاره‌ای دیگر کرد و در دعوی آخر دیگر شیطان «خناق» ناسک را نمی‌گیرد: «انقض الناسك علي إبليس و قبض علي قرنه و تصارعا لحظة لمعركة تنجلي عن سقوط الناسك تحت حافر إبليس!» پیداست که خود عبارت «تحت حافر» چه قدر بر تحقیر شدن ناسک دلالت می‌کند.

- «فقد طرح الشيطان علي الأرض و جلس علي صدره» واضح است که جلوس بر روی سینه نشان از قدرت برتر و غرور و افتخار دارد.

- «اترك قطعها وأنا أجعل لك في كل يوم دينارين تستعين بهما علي نفقتك» «دینارین» دو دینار در هر روز نشان از کم‌قیمتی شخصیت ناسک و بی‌اعتقادی و تزلزل ایمانی او دارد.

- «حتي انصرم الشهر وفي ذات صباحٍ سَّ يده تحت الوسادة فخرجت فارغة» الشهر به خوبی نشان می‌دهد که یک ماه برای تخلیه اعتقاد ناسک کافی بوده است، البته نویسنده دقیقاً مشخص نمی‌کند که سر یک ماه دینارها قطع شده است یا نه ولی بعد از این عبارت، «ذات صباح» را به عنوان پایانی بر دینارها که معمولاً نشان از شروع دارد، می‌آورد.

۳- رمزگان فرهنگی یا ارجاعی (Referential): این واحدهای ساختاری، همان گونه که از اسمش بر می‌آید به بازگشایی دلالت‌های فرهنگی که نوعی شناخت کلی از فضای فرهنگی و ایدئولوژیکی داستان به دست می‌دهد می‌پردازد (بارت، ۱۹۷۰: ۱۸)، مهمترین واحد فرهنگی که در این داستان نویسنده در پی تحلیل و بازگویی آن است، قضیه «از خود بیگانگی فرهنگی» است، این از خود بیگانگی و ناآشنایی با خود، هم در رفتار زاهد که به راحتی فریب چند دینار را می‌خورد و هم در رفتار مردم روستا که به

داستان «ابلیسُ یتصر» توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت» ۱۳۵

راه ناصواب رفته‌اند و درخت را می‌پرستند به چشم می‌خورد؛ به نظر می‌رسد نویسنده با تبیین این واقعیت ناگوار فرهنگی سعی داشته است یکی از مهمترین ناهنجاری‌های جوامع در حال توسعه خاورمیانه را به تصویر بکشد.

ایدئولوژی حاکم بر این داستان همانی است که انسان قرن بیستم از آن در رنج است، ایدئولوژی که به خوبی بی‌ثباتی اهل حق بر حق و پایداری اهل باطل بر باطلشان را بیان می‌دارد.

تعبیر و واژگانی که در متن نشان دهنده این واحد فرهنگی بزرگتر هستند، به شرح زیر است:

- «اتخذ قوم شجرةً، صاروا یعبدها» (عبادت درخت) نویسنده با این عبارت به عنوان آغازین عبارت داستان، ایدئولوژی حاکم بر فضای این داستان را مشخص می‌کند، ایدئولوژی که یک موافق به نام «ابلیس» و یک مخالف به نام «ناسک» دارد.

- «ما من باب یستطیع ابلیس أن ینفذ منه إلحی صن هذا الرجل غیر باب واحد: الحيلة...» (حیله شیطان)، این عبارت دومین عبارت ایدئولوژیک متن است، عبارتی که نشان می‌دهد ابلیس در این جا هم دست به دامان حیله یعنی ایدئولوژی غالب خود می‌زند. نقطه جالب در این داستان این است که هم اهالی درخت پرست و هم ابلیس مکار و حیله گر بر ایدئولوژی خود مانده‌اند اما ناسک به راحتی تغییر ایدئولوژی داده؛ ایدئولوژی که نویسنده به وضوح با عبارت «ناسک مؤمن بالله» از آن یاد می‌کند.

ناسک بعد از پذیرفتن وعده دینارهای هر روزه شیطان به او می‌گوید: «اتفقنا» این واژه و این مصلحت اندیشی انسان، بلای جانسوزی است که در این داستان به زیبایی بیان شده است. بعد از این اتفاق و بعد از قطع شدن دینارها، نویسنده تغییر موضع ناسک را از زبان ابلیس چنین بیان می‌دارد:

«تَطْعَمُهُا لِأَنِّي قَطَعْتُ عَنْكَ الثَّمَنَ!» و یا «لَمَّا غَبَضْتُ لَلَّهِ غَلْبَتَنِي وَ لَمَّا غَضِبْتَ لِنَفْسِكَ غَلْبَتُكَ...»

۴- رمزگان هرمنوتیکی (Hermeneutic): پرداختن به سؤال اصلی داستان و حرکت به سمت پاسخ دادن به این سؤال در لابلای تعبیر و واژگان و... امری است که در

رمزگان هر مونیتمیکی بدان پرداخته می‌شود، (بارت، ۱۹۷۰: ۱۷)، به نظر می‌رسد این رمزگان به بازگشایی رمزها و معماهای داستان و به قول خود بارت «الگوی پلیسی داستان» می‌پردازد.

چنین می‌نماید که این رمزگان به دنبال پی بردن به سؤال اصلی داستان است، هر چند در یک داستان سؤالات و معماهای متفاوتی شکل می‌گیرد ولی همیشه پرسش یا سؤالی محوری در داستان وجود دارد که معماها و پرسش‌های دیگر را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؛ حقیقتاً پرسش اصلی این داستان چیست؟ به نظر می‌رسد پرسش اصلی که این داستان با آن آغاز می‌شود و داستان بر محور آن می‌چرخد، پرسشی است که در ذهن زاهد به عنوان شخصیت اصلی داستان آمده است و آن این است: «چرا مردم آن درخت را می‌پرستند؟» این پرسش را می‌توان یکی از مسائل ساختاری داستان به شمار آورد چرا که انگیزه اصلی کنش از سوی زاهد و شروع داستان است، از سوی دیگر این پرسش، از روی خود برتر بینی است لذا ابلیس در مقام آن بر می‌آید که خود زاهد را هم به دام بکشد، زاهدی را که باد غرور در سر دارد و خود را از پرستش غیر خدا به دور می‌بیند و به درخت پرستان با چشمی تحقیرانه می‌نگرد؛ لذا نزاع اصلی داستان رخ می‌نماید که در پایان به سود ابلیس تمام می‌شود.

سؤال مهم دیگری که در خود متن هم آمده است و کلید پیروزی شیطان است همانی است که ناسک از شیطان می‌پرسد: «أَكْهَيْفَ تَغْلِبُ تَأْيِهَ الشَّيْطَانِ؟» البته این سؤال در ادامه سؤال اصلی داستان به وجود آمده است ولی در خاتمه داستان اهمیت بیشتری می‌گیرد.

۵- رمزگان نمادین (Symbolic)، این رمزگان هم جنبه دیگر از ساختار معنایی داستان را مشخص می‌کند، در اینجا ما به دنبال نمادهایی هستیم که نویسنده به کار برده است (بارت، ۱۹۷۰: ۱۷).

با کمی دقت می‌توان دریافت که تمام شخصیت‌های داستان به نوعی نمادین هستند، و اصلاً این داستان یک داستان نمادین است، از اینرو سعی می‌شود معانی و رای این نمادها را مشخص کنیم:

۱- زاهد: این شخصیت نماد تمام انسان‌هایی است که هر چند خالصانه و از روی حسن نیت روزگار می‌گذرانند و در پی کسب رضایت خدا بر می‌آیند ولی غالباً بی‌دانش، ناآگاه و ساده لوح‌اند، این طیف انسان‌ها را ما در محیط جامعه‌ای که نویسنده برای ما ترسیم کرده است زیاد می‌بینیم، جامعه عربی که به امید دینارهای هر روزه استعمار وظیفه اصلی خود را به کناری نهاده‌اند و دل به همین متاع دنیا داده‌اند، اما غافل از این که روزی فرا می‌رسد که این دینارها قطع خواهد شد و در آن روز دیگر نمی‌توانند بر دشمن فائق آیند چون نیروی ایمانشان از میان رفته است.

۲- ابلیس: اساساً ابلیس نماد تمام کسانی است که فریبکاری و نیرنگ را در صدر کارهای خود قرار داده‌اند، این نماد را نویسنده بدون شک برای کسانی آورده است که میراث و ذخایر جامعه عرب را به تاراج می‌برند و با وعده کوچک سر خرمن، آنان را از مبارزه و ستیز دور نگه داشته‌اند.

۳- درخت: سوم نماد این داستان درخت است که به خوبی از سوی نویسنده برای این کار انتخاب شده است، چرا که درخت نمادی است برای شجره خبیثه اسرائیل که روی ارض مقدس فلسطین شاخه برآورد و حالی لَئِن كَلِمَةً رَبُّكَ مَا جِئْتَهُمْ نَارًا مِنْ رَبِّكَ كَذَّابًا وَ هُمْ لَا يُدْرِكُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۰۷) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد (الابراهیم / ۲۶).

درخت بد نمادی برای آل یهود است که قرآن بارها به مذمت آنان پرداخته است؛ فِتْنَةٌ لِّلْمُتَلَدِّينَ وَ اِلَى الشَّجَرِ الْمَعْمُورِ «وَ اِلَى الشَّجَرِ الْمَعْمُورِ» (سوره اعراف، آیه ۱۰۷) «القرآن» برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه [=درخت نفرین شده] که در قرآن ذکر شده (الاسراء/ ۶۰) است که هرچه زودتر باید به قطع آن اقدام نمود و گرنه شاخ و برگ آن افزون شده و دیگر کسی قادر به قطع آن نخواهد بود؛ حال که درخت نماد اسرائیل است پس به ناچار ابلیس همان آمریکا است که با لطایف الحیل از او حمایت می‌کند و راه کسانی را که می‌خواهند آن را از میان بردارند، سد می‌کند.

نتایج

- ۱- بنابر آنچه رفت، داستان «ابلیس ینتصر» توفیق حکیم، داستانی است که در عین سادگی و روانی هم تمام عناصر یک داستان موفق (در حد بالایی) و هم قابلیت خوانش ساختارگرایانه را دارد.
- ۲- برای دستیابی به خوانشی ساختارگرایانه از این داستان؛ مدل رمزگان بارت استفاده شد، مدلی که پنج رمزگان را برای ساختار متن ارائه می‌دهد: ۱- رمزگان کنشگر ۲- رمزگان معناشناسیک ۳- رمزگان فرهنگی ۴- رمزگان نمادین و ۵- رمزگان هرمونیتیک. ۳- در قسمت رمزگان کنشگرا سعی شد تا با الهام از مدل کنشگرای «گرماس»، که خود از «بارت» الهام گرفته است، مدلی برای کنش و حوادث داستان ارائه شود.
- ۴- در رمزگان هرمونیتیک، اجزاء داستان به دنبال این هستند که به سؤال اصلی داستان یعنی «چرا عده‌ای درخت می‌پرستند» جواب دهند که در نهایت و با پرده برداشتن از حیل‌های شیطان، خود به خود جواب مشخص می‌شود، جواب چیزی نیست جز خود شیطان!
- ۵- در رمزگان معناشناسیک یا دالی به مواردی چون «فأس»، «خناق» و... که دلالت بر حالات روانی و خصیلت‌های شخصیت‌ها داشتند، اشاره شد.
- ۶- مواردی چون «عبادت درخت»، «حیله شیطان» و «خوی گیری ناسک بر زندگی راحت» هم در رمزگان فرهنگی و ایدئولوژی مورد بررسی قرار گرفت.
- ۷- در این داستان شخصیت ناسک، نماد یک انسان عرب است که کم‌کم عقاید خود را به مشتی دینار می‌فروشد و به راحتی تسلیم ابلیسی می‌شود که به نظر نماد صهیونیست است.

منابع و مأخذ

کتاب‌ها

- قرآن کریم

داستان «ابلیس» بتتصر» توفیق حکیم از منظر ساختارگرایانه «بارت» ۱۳۹

- بارت، رولان (۱۹۸۸م)، النقد البنيوي للحكاية، ترجمة أنطوان أبو زيد، ط ۱، بيروت، باريس: منشورات عويدات.

- _____ (۱۹۹۴م)، نقد وحقيقه، ترجمه: منذر عياشي، ط ۱، باريس: مركز النماء الحضاري.
- بركات، وائل، السيد، غسان و هارون، نجاح (۲۰۰۴م)، اتجاهات نقدية حديثة ومعاصرة، دمشق: جامعة دمشق.

- برنت، هالي (۱۹۶۶م)، كتابة القصة القصيرة، ترجمه: احمد عمر شاهين، القاهرة: دارالهلل.
- بشبندر، ديفيد (۱۹۹۶م)، نظرية الأدب المعاصر وقراءة الشعر، ترجمه: عبدالمقصود عبدالكريم، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.

- الحكيم، توفيق (بي تا)، ليلة الزفاف، بي مكان چاپ: المطبعة النموذجية.
- ضيف، شوقي (بي تا)، الأدب العربي المعاصر في مصر، القاهرة: دارالمعارف.
- عياد، شكري (۱۹۷۹م)، كتابة القصة القصيرة في مصر، دراسة في تأصيل فن أدبي، ط ۲، القاهرة: دارالمعرفة.

- فائق، مصطفى احمد (۱۹۸۰م)، أثر التراث الشعبي في الأدب المسرحي النثري في مصر، بغداد: دارالحرية.

- مير صادقي، جمال (۱۳۷۶ هـ ش)، عناصر داستان، ج ۳، تهران: سخن.
- ميرصادقي، جمال و ذوالقدر، ميمنت (۱۳۷۷ هـ ش). واژه نامه هنر داستان نويسي، تهران: كتاب مهناز.
- ميرعمادي، سيد علي (۱۳۸۴)، فرهنگ توصيفي نشانه شناسي، تهران: نشر معرفت.

مقاله‌ها

- بركات، وائل (۲۰۰۲م)، السيمولوجيا بقراءة رولان بارت، مجلة جامعة دمشق، المجلد ۱۸، العدد الثاني، صص ۵۵-۷۶.

- پورشهرام، سوسن، (۱۳۸۹ هـ ش)، خوانشي ساختارگرایانه از داستان «کلاغ‌ها»ی نادر ابراهيمي، مجله مطالعات ادبيات کودک، سال اول شماره دوم پاییز و زمستان، صص ۲-۲۶.

منابع انگلیسی

- Barthes, roland, (۱۹۷۰), s/z, (trans. Richard Howard & Richard Miller) new York: hill and Wang.

قصة «إبليس ينتصر» لتوفيق الحكيم من منظور النقد البنيوي البارتي

محمد رحيمي خويكاني¹

فاطمة غلى²

منصورة زركوب³

الملخص:

يُعتبر النقد البنيوي من أبرز مناهج النقد الأدبي من القرن العشرين حتى زماننا الحاضر، ورائد هذا المنهج هو «رولان بارت» الفرنسي الذي قدّم نموذجاً نقدياً سماه «نظام الترميز» يَكهن هذا النموذجُ الناقد من أن يصل إلى تحليل بنوي يكلِّم نصوصاً النص السردية. انطلاقاً من هذه الركيزة الأصلية تسعى هذه الدراسة التي انتهجت المنهج التحليلي الوصفي من وراء تقديم تحليل بنيوي لقصة «إبليس ينتصر» لكاتبها المشهور «توفيق الحكيم»؛ من أهم ما توصلت إليه هذه الدراسة هي أن «إبليس ينتصر» قصقويحد فيها كلّ عناصر نص سردي مما يجعل منها نصاً ذا مؤهلات خاصة للتحليل البنيوي، التحليل الذي يأخذ النص -بما هو النص- بعين الاعتبار ولا يهمله تأثير ما خارج النص من المجتمع والإيدئولوجي ونفسية الكاتب.

الكلمات الرئيسية: القصة القصيرة، توفيق الحكيم، رولان بارت، النقد البنيوي، نظام الترميز.

١-الطالب في مرحلة دكتوراه بقسم اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان.

٢- الطالبة في مرحلة دكتوراه بقسم اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان.

٣-الأستاذة المشاركة بقسم اللغة العربية وآدابها، جامعة أصفهان.